

واکاوی زمینه‌های تاریخی فروپاشی نظم سلطانی و کاهش مقبولیت حکومت پهلوی دوم

مجتبی گراوند*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

ایرج سوری**

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی تهران

محمدعلی سوری لکی***

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

هدف مقاله حاضر، بررسی زمینه‌های تاریخی گرایش پهلوی دوم به سمت نظم سلطانیسم و کاهش مقبولیت آن در روند دگرگونی سیاسی ایران می‌باشد. شاه در سال‌های پس از کودتای 28 مرداد، با افزایش قدرت فردی و تجمع منابع ثروت و قدرت در دست خود و به حاشیه‌رانی نیروهای مخالف عمده از قبیل ملیون و حزب توده سعی داشت با تکیه بر عناصر سنتی و باورهای ملی، اقتدار سیاسی خود را مشروع قلمداد کند. وی متأثر از شرایط مناسب داخلی و بین‌المللی مبادرت به انجام نوسازی کرد. تغییرات ساختاری شاه در نتیجه سرکوب و انزوای احزاب آزاد و نهادهای مدنی و در جهت تثبیت هژمونی دستگاه حاکم و تضعیف نیروهای مخالف پیاده گردید و با نظم سنتی سیاسی و تضاد با ارزش‌های مردم قلمداد گردید. این پژوهش درصدد است با روش پژوهش تحلیل محتوای تاریخی و بهره‌گیری از الگوی نظری سلطانیسم، به بررسی زمینه‌های تاریخی گرایش شاه به نظم سلطانی و علل کاهش مقبولیت آن بپردازد.

کلید واژه‌ها

پهلوی دوم، اقتدار شخصی، نظم سلطانی، مقبولیت سنتی.

* Email:garavand.m@lu.ac.ir.

** Email:soori94@yahoo.Com.

*** Email:m_souri67@yahoo.com.

مقدمه

با وقوع کودتای 28 مرداد 1332، سرکوب نیروهای طرفدار نظام پارلمان‌تاریسم و جامعه‌سالار، شاه با کمک‌های خارجی و حامیان داخلی در رأس هرم قدرت قرار گرفت. روند افزایش قدرت شخصی شاه به‌مرور آغاز گردید و از سال‌های 1340 به‌بعد شتاب بیشتری گرفت و در دهه 50 به اوج خود رسید. تقویت ارتش و کنترل آن توسط شاه با تشکیل نهادهای موازی مانند رکن 2 ارتش، تشکیل ساواک و کنترل امنیتی جامعه و نظم پلیسی و نیز بعداً تشکیل کمیته مشترک برای کنترل ساواک، همگی سبب تحت امر بودن تمامی دستگاه بوروکراسی دولتی و قوای سه‌گانه و نهادهای اجرایی از سوی شاه گردید. دیالکتیک نهادی و نظام موازی سیاسی که شبکه سراسری از اطاعت‌پذیری را ایجاد کرد و هرچه بیشتر قدرت حاکمیت در برابر جامعه و مکانیسم‌های مدافع آن (احزاب، مجلس و...) بیشتر گردید.

در این راستا سوال اصلی مقاله حاضر بدین قرار است: چرا روند اقتدار فردی پهلوی دوم و حرکت به‌سمت نظم سلطانی در روند نوسازی در سراسیم فروپاشی قرار گرفت؟ لذا برای پاسخگویی بدان فرضیه اصلی پژوهش نیز بدین قرار است: افزایش اقتدار فردی و حرکت به‌سمت نظم سلطانی پهلوی دوم و تلاش برای کسب مقبولیت بر پایه اسطوره‌های سنتی ملی رایج جامعه با عناصر فرهنگی، باورهای مذهبی و توقعات فزاینده نوین جامعه در تضاد قرار داشت و به فروپاشی متمایل گردید. لذا تلاش بر آن است، برای اثبات یا رد فرضیه گام برداشته شود. هم‌چنین در مقاله حاضر، روش گردآوری داده‌ها به‌صورت منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

حکومت پهلوی دوم، پس از رهایی از بحران جبهه ملی با بی‌اعتمادی عمومی و ایجاد ذهنیت وابستگی به نیروهای امپریالیستی که خواست عمومی جامعه را زیر پا گذاشته است روبه‌رو بود. در نتیجه کوشید کلیه اقدامات خود را در جهت ترقی و حرکت جامعه به‌سمت پیشرفت‌های بزرگ قلمداد کند. در این میان، از اسطوره‌های سنتی ملی برای کسب مشروعیت، قانونی - عقلایی بهره می‌برد. در مقاله حاضر تلاش می‌شود زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اقتدار فردی حکومت پهلوی دوم و مبانی مشروعیتی آن که به‌مرور تضعیف و به‌سمت فرو پاشی رفت؛ بر اساس چارچوب نظری پژوهش تبیین گردد.

پیشینه پژوهش

با بررسی‌های به‌عمل آمده تا کنون هیچ‌گونه پژوهش مستقلی با این عنوان صورت نگرفته است. یک پژوهش که به‌لحاظ روشی درجاتی از تشابه را با مقاله حاضر دارد علاوه‌بر کتابی که در پایین معرفی می‌گردد در این‌باره صورت گرفته است.

- هوشنگ شهبابی و خوان لینز با نگارش کتاب نظام سلطانی، این الگوی سیاسی را برای نظام سیاسی پهلوی به‌کار برده‌اند و سعید حجاریان نیز در کاری تحقیقی بدان پرداخته است. این نویسندگان بیشتر سعی در نشان دادن تطابق این الگو با نظام سیاسی پهلوی‌ها را داشته‌اند و بیشتر مبنای کار آن مباحث نظری می‌باشد. نصرالله نیز با درجاتی از تفاوت؛ در مقاله «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومت پهلوی»، (نوروزی، 1375) با ترکیب نظریات پاتریمونیالیستی، سلطانیسم و توسعه ناهمگون هانتینگتون؛ می‌کوشد مبانی نظری فروپاشی پهلوی دوم را تشریح کند. وی در این مقاله ناخواسته از روش کار آبراهامیان در تشریح روند نوسازی متأثر می‌شود و در چارچوب نظریه سلطانیسم صرفاً حرکت نمی‌کند و بیشتر فرآیند کلی نظریه را بیان می‌کند و کار عمیق تاریخی با داده‌های مستند ارائه نمی‌دهد. وی در جریان

نوسازی دهه 40، تعارضات فرهنگی و مذهبی نیروهای مذهبی با آن را بیان و انسداد سیاسی را عدم مشارکت نیروهای متوسط جدید در ساختار قدرت می‌داند. در مجموع وی با روشی توصیفی - تبیینی به بحث می‌پردازد.

آنچه در مقاله حاضر دارای اهمیت و وجه تمایز آن محسوب می‌شود، بررسی زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری نظم سلطانی برای حکومت پهلوی دوم، سعی در نشان دادن عدم تطبیق سلطانیسم وبری برای دوره مورد بررسی، تطبیق و هماهنگی نظر نظریه‌پردازان متأخر درباره الگوی سلطانیسم با حکومت پهلوی دوم و فروپاشی اسطوره‌های مشروعیت آن، تکیه بر مستندات تاریخی برای جریان‌شناسی علل بنیادی فروپاشی الگوهای سنتی مشروعیت حکومت پهلوی دوم می‌باشد. هم‌چنین از دیگر وجوه تمایز این پژوهش، رویکرد تاریخی آن و نشان دادن الگوی نظری بر اساس داده‌های تاریخی می‌باشد. ضمن آن‌که نظریه سلطانیسم وبر و میزان تطابق آن با این دوره نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

از دلایل انتخاب نظریه سلطانیسم برای متد و روش کار مقاله حاضر، تمایز نظام سیاسی پهلوی دوم با نظام‌های بناپارتی، فاشیسم و حکومتی دیکتاتور نظامیان می‌باشد. شاه با احاطه تمام بر ارتش و کنترل امنیتی آن با تشکیل رکن 2 ارتش؛ به‌عنوان ابزاری از آن در راستای به‌قدرت و سرکوب بهره می‌برد. شعار «خدا، شاه، میهن» گویای این واقعیت است و یک فرد بر ارتش نظارت دارد و ارتشیان حاکم نیستند. هم‌چنین در ایران طبقه صنعتی کارگر به‌جز اعتصابات سالهای 56 به‌بعد به‌طور مستقل و به‌عنوان علت اصلی چندان خطری برای احاطه بر مملکت و یا تغییرات ساختاری عمیق در آن موجود نیست و یا به‌رغم نظام تک‌حزبی رستاخیز در اواسط دهه‌ی 50، این حزب ویژه نیز نتوانست اراده مطلقه شاه را بر جامعه تحمیل کند.

نظریاتی مانند دولت رانتیه، نظریه‌های وابستگی، استبداد شرقی یا شیوه تولید آسیائی نیز چندان مناسب برای ساخت قدرت در این دوره نیست. فرد هالیدی بر این باور است: «اصولاً رژیم‌های حاکم بر ایران را نمی‌توان براساس سیستم تولید آسیایی - استبداد شرقی توجیه نمود. چرا که اصلاً چنین سیستمی با این شاخصه موجود نیست. این الگو برای پرداختن به تاریخ سیاسی ایران فاقد هرگونه ارزش است (هالیدی، 1385: 39). بنابراین در ابتدا به‌طور کلی چارچوب نظریه الگوی سلطانیسم مطرح و سپس به اصل موضوع پرداخته خواهد شد.

چارچوب نظری الگوی سلطانیسم

مشخصه‌های حاکم با نظام پاتریمونیالیسم، به‌صورت بلامنزاع به اعمال قدرت شخصی در سطوح مختلف سیاسی - اجتماعی مبادرت می‌کند و حد و مرزی و منبعی خاص برای پاسخگویی برای اعمال قدرت شخصی نمی‌بیند. نمونه بارز آن پهلوی اول می‌باشد در خصوص پهلوی دوم با توجه به مدرن‌تر شدن دولت می‌توان تاحدودی ساختار سیاسی نوپاتریمونیالیستی را قائل شد. ساختار نظام سیاسی و قدرت در ملل آسیائی و از جمله ایران اندیشمندان را برآن داشت تا متدهای متفاوتی را برای شکل‌گیری، شاخص‌ها و بررسی روند جریان‌ات سیاسی و... را ارائه نمایند. به‌عنوان نمونه «کارل مارکس» سلطنت موروثی شرقی، استبداد موروثی آسیائی «احمد اشرف»، خوان لینز و هوشنگ شهابی «نظام سلطانی» و دیگران در این زمینه نظریاتی ارائه کرده‌اند.

اقتدار دارای سیمای گوناگونی هم‌چون: زورمندانه، ناشی از قانون اساسی، فرهی، دینی، آسمانی، نیایی، نخبگان، سنتی، قانونی - عقلانی می‌باشد. (عالم، 1373: 104) وبر با طرح مفهوم «اقتدار فرهمند» بخش اعظم اقتدار را عملاً ناشی از خصوصیات شخصی می‌داند. «اقتدار فرهمند» مبتنی بر تسلیم در برابر تقدس استثنائی و منحصر به‌فرد، یا قهرمانی‌گری و یا شخصیت ممتاز و کامل عیار یک‌نفر خاص و الگوها یا نظم هنجاری‌ای است که توسط چنان کسی کشف یا وضع

می‌گردد (کوئینتین، 1374: 174). اقتدار با تمرکز در یک شخص یا نهاد می‌تواند منافع ملی را در جهت اراده فردی سوق دهد. پیامد این امر نوعی سلطه فردی زورمندانه و تجمیع قدرت و ثروت در دست یک فرد یا نهاد خاص است.

گراهام ایوانز، اقتدار را یک کیفیت نفسانی و اجتماعی که بعضی از افراد یک گروه نسبت به دیگران تفوق می‌یابند و در آن‌ها نفوذ پیدا می‌کنند که خود سبب استفاده از شرایط اجتماعی مناسب ایجاد تفرد قدرت و تملک آن از طرف این‌گونه افراد می‌شود، تعریف می‌کند (لاپی، 1375: 31) تمام ساختارهای اقتدار برای محفوظ ماندن‌شان بر انواعی از ابزار، از جمله ابزار مشروع‌سازی متکی‌اند. به‌صورت معمول، ترکیبی از اجبار فیزیکی، اخلاقی و انگیزه‌های مادی به درجات گوناگون به‌کار گرفته می‌شود (پارکین، 1384: 106). به‌گفته‌ی وبر، تمام صاحبان قدرت افسانه‌هایی درباره‌ی برتری و شایستگی طبیعی خودشان برای حکمروایی سر هم می‌کنند؛ این افسانه‌ها یا توجیهات شخصی برای اتکا به نفس خود آنان و حس شایستگی سیاسی‌شان ضروری است (لاپی، 1375: 110). می‌توان گفت که شخص حاکم برای اعمال قدرت و سلطه خود از ابزارهای مشروعیت‌ساز بهره می‌برد و این اسطوره‌ها می‌توانند در بطن فرهنگ ملی یا حتی باورهای اعتقادی ملت باشد.

وبر سه نوع سلطه را بیان می‌کند: 1) سنتی: از من اطاعت کنید زیرا این همان کاری است که مردم همیشه کرده‌اند، 2) کاریزمایی: از من اطاعت کنید، زیرا من می‌توانم زندگی شما را تغییر دهم و 3) قانونی - عقلانی: از من اطاعت کنید، زیرا من، قانوناً تعیین شده‌ی شما هستم (پارکین، 1384: 110).

اصطلاح نظام سلطانی را نخستین‌بار ماکس وبر ابداع کرد و آن‌را برای اشاره به حالت افراطی پاتریمونالیسم (نظام موروثی) به‌کار برد که در طبقه‌بندی سه‌گانه‌ی او از شکل‌های مشروع، شکلی از اقتدار سنتی است (شهبازی؛ لینز، 1380: 12). هم‌چنین نظریه نظام‌های سلطانی که توسط خوان لینز و شهبازی مورد عنایت خاص قرار گرفته است به سه فاکتور اصلی اشاره دارد: 1. عوامل ساختاری کلان، از طریق شرایط اجتماعی - اقتصادی و شرایط بین‌المللی 2. عوامل سیاسی نهادی، از طریق بررسی انحطاط نهادی نظام‌های موجود در کشور که زمینه‌ساز ایجاد نظام‌های سلطانی می‌شوند 3. عوامل رهبری که حاکم این‌گونه نظام‌ها به‌علت برخورداری از برخی ویژگی‌ها، سرانجام موفق می‌شود نظامی با محوریت فرد ایجاد کند (شهبازی؛ لینز، 1380: 35). سلطانیسم شکل متفاوتی از پاتریمونالیسم که در آن قدرت شخص حاکم پررنگ است، می‌باشد. سطح مشارکت سیاسی جامعه بسیار اندک و در چارچوب خاص حکومتی می‌باشد. انحصار سیاسی و غیررسمی بودن و مهره‌چینی و موازی عمل کردن قوای سه‌گانه و... از دیگر مشخصه‌های آن است.

نوع آرمانی نظام سلطانی را می‌توان به این‌صورت توصیف کرد که نظام سلطانی، بر پایه حکومت شخصی استوار است؛ اما انگیزه‌ی وفاداری به فرمانروا را نه ایدئولوژی‌ای که در او تجسم یافته یا توسط او بیان می‌شود، نه رسالتی شخصی و منحصر به‌فرد و نه هیچ‌گونه ویژگی فرهنگ‌مندانه پدید نمی‌آورد بلکه آمیزه‌ای از ترس و پادشاهی که به همدستانش می‌دهد وفاداری آنان را بر می‌انگیزاند (شهبازی؛ ولینز، 1380: 21).

ویژگی‌های نظام سلطانی پهلوی دوم؛ تیره شدن روابط میان نظام و دولت، شخص‌گرایی یا کیش‌گرایی لقب آریامهر برای محمد رضا شاه پهلوی، آرزوی فرهنگ‌داشتن، ریاکاری قانونی، پایگاه اجتماعی محدود نظام سلطانی، توسعه اقتصادی نامتوازن یا سرمایه تحریف شده، ایجاد شبکه حامی پرور، فساد، بحران حاکمیت، آینده مبهم نظام سیاسی بود (شهبازی؛ ولینز، 1380: 28-55). در این الگو حاکم با مشخصات نظم سلطانی برای مشروع قلمداد کردن اقتدار فردی و انسداد سیاسی با الگوهایی که جنبه‌ی اعتباری بالایی در سطح باورهای اجتماعی دارند سعی در مشروع و عقلانی جلوه دادن قدرت خود و تقدس‌گرایی برای آن‌را دارند. در این میان نظریه‌پردازان گذار از دموکراسی که این الگو را از وبر به عاریت

گرفته‌اند بر این باور هستند که حاکم در شرایط نظم سلطانی صرفاً با ابزارهای قدرت بر اریکه نشسته‌اند و جامعه در حال گذار از نظم سنتی به فضای دموکراتیک با تغییرات ساختاری پذیرای این اسطوره‌های مشروعیت‌بخش نیستند و برخلاف نظر وبر با ساقط شدن حاکم، اسطوره‌های مشروعیت دهنده نیز در شرایط کنونی جهان دچار بی‌اعتباری می‌شوند. یعنی این نظم سنتی در دنیای مدرن امروز تفسیر ایدئولوژیکی در سطح جامعه مبنایی عقلانی برای پذیرش ندارد. به عبارتی مشروعیت سنتی نمی‌تواند به حالت مشروعیت عقلانی موردنظر وبر دست یابد.

بسترهای سیاسی حرکت به سمت نظم سلطانی حکومت پهلوی دوم و اقدامات اصلاحی در آغاز دهه 40

پس از کودتای 28 مرداد 1332، حکومت پهلوی دوم با روی کار آوردن دولتی نظامی و مسدود کردن امکان فعالیت آزاد احزاب، گروه‌های سیاسی، تقویت ارتش و در دست گرفتن آن به‌عنوان ابزار سرکوب، نظم پلیسی - امنیتی بر جامعه را گسترش داد. عواملی مانند حمایت‌های خارجی و انحصار درآمدهای نفتی با امضا کنسرسيوم در سال 1333 نهادهای تابع اداری همگی سبب فراهم شدن زمینه‌های گرایش شاه به سمت قبض قدرت سیاسی گردید. در واقع شاه که به‌صورت موروثی (سنتی) به اریکه قدرت تکیه کرده بود؛ همانند پدرش مایل بود که به‌صورت مطلقه بر کشور حاکم شود. مبنای مشروعیت سنتی فره‌مندی شاه و تلاش او برای اتصال خود به تاریخ شاهنشاهی باستان و بهره بردن از ناسیونالیسم با شرایط عینی و ذهنی جامعه سازگاری نداشت. اخذ الگوهای مدرن و نارسایی همسان‌سازی آن با عناصر فرهنگ بومی می‌توانست پیامدهای نامطلوبی در بر داشته باشد.

رژیم به‌منظور حذف مخالفان از پلیس سیاسی استفاده می‌کرد. اداره‌ی اطلاعات ارتش، امنیت کشور و ساواک به‌طور مستقیم به سرکوب مردم می‌پرداختند. قدرت نظامی شاه از همان ابتدا وابسته بود و از همین‌رو، حمایت آمریکا به‌گونه‌ای غیر مستقیم پایه اصلی قدرت رژیم وی را بر حسب ساخت ارتش، حمایت سیاسی و وابستگی متقابل اقتصادی تشکیل می‌داد (بشیریه، 1393: 62).

بعد از کودتای 28 مرداد، تا آغاز دهه 40، حکومت پهلوی دوم مقدمات افزایش قدرت شخصی و تسلط سیاسی بر جامعه را فراهم کرد. در مجلس 19 شورای ملی مصوبات مربوط به پاره‌ای اصلاحات در راستای تثبیت قدرت و استحکام آن صورت گرفت. در آغاز دهه 40 نیروهای ملی و توده‌ای در انزوای سیاسی بودند و نیروهای مذهبی با درگذشت مرجعیت شیعی آیت‌الله بروجردی در ظاهر در وضع منفعل قرار داشت. تحولات بین‌المللی یعنی دولت دموکرات آمریکا و تشویق ایران برای گشایش سیاسی و انجام اصلاحات با منابع مادی همگی دست به‌دست هم داد تا با تغییرات ساختاری ناشی از نوسازی طبقات متوسط سنتی و بخش‌هایی از اشراف زمین‌دار تضعیف و تماس مستقیم دولت با طبقات پایینی بهتر فراهم شود و طبقه‌ای جدید محصول تحولات صنعتی و وابسته به حکومت شکل بگیرد. به‌هر حال با اهداف مختلف فرآیند اصلاحات دهه 40 در حال پیاده شدن بود. این امر سرآغاز تحرک اجتماعی بر ضد وضع موجود بود. با آغاز دهه‌ی 40 و ایجاد فضای باز سیاسی و روی کار آوردن علی امینی که در محافل عمومی به لیبرال منش بودن شهرت داشت و اعلام اصلاحات و تبلیغات رسانه‌ای گسترده درصد جلب اعتماد عمومی و بهره‌برداری از نظام‌های ارزشی مطلوب مانند ترقی، توسعه، عمران، آبادانی و رفاه عمومی بود.

اصلاحات چندگانه شاه و روند نوسازی اجتماعی - سیاسی در راستای هژمونیک کردن و استحکام حکومت در نقش دال مرکزی با شعار اصلاحات، آبادانی و بازگشت به عظمت ایران باستان بود. اتکا به ناسیونالیسم و باستان‌گرایی و ایجاد این تصور که ایران در حال حرکت به سمت دروازه‌های بزرگ تمدن است و پیوند زدن نظام سیاسی حاکم با نظام‌های شاهنشاهی چند هزار ساله و فره‌مند بودن شاه همگی اسطوره‌های بزرگ مشروعیت دهنده حکومت بودند. با اجرای

نوسازی در سطوح اجتماعی و اقتصادی سعی در ایجاد نوعی همبستگی اجتماعی و همگرایی طبقات اجتماعی با حاکمیت را دنبال می‌کرد. از نتایج مورد انتظار به حاشیه‌رانی منتقدین ملی و روشنفکر مذهبی و چپی‌های مارکسیستی خصوصاً کارگزاران دینی که از این اصلاحات هم به‌لحاظ پایگاه اجتماعی و هم ایفای نقش نظارتی بر دولت -محور متضرر می‌شدند.

در آغاز دهه 40 شاه برای بسط و تحکیم ارکان حکومتی خود به اصلاحات چندگانه با حمایت آمریکا روی آورد. از نظر آمریکا در خاورمیانه ایران بیش از هر کشور در معرض خطر کمونیسم قرار داشت و اگر در ساختارهای سیاسی و اجتماعی کشور تغییری رخ نمی‌داد، احتمال تحولات به‌نفع اردوگاه شرق بعید نبود (آبادیان، 1383: 139). اصلاحات آمریکایی طبق برنامه کاخ سفید در مناطق مختلف به‌خصوص در ایران که نقش جزیره‌ی ثبات را در منطقه متشنج خاورمیانه برعهده داشت، می‌بایست در آرامش و سکون برگزار شود و از همین‌رو عنوان «انقلاب سفید» به برنامه‌های اصلاحی شاه داده بودند (مجموعه مقالات، 240: 1376). کارگزاران حزب دموکرات آمریکا، پشتیبانی بی‌قید و شرط آمریکا از دولت‌های غیر دموکراتیک از جمله ایران را به‌دلیل آسیب‌پذیری ساختار اجتماعی - سیاسی آن و نیز هراس از رخنه کمونیسم به‌شدت محدود ساختند. دولت کندی درصدد بود برنامه‌های کمک نظامی را قطع و اعطای سرمایه برای توسعه را مهار کند. لذا به‌منظور مصونیت رژیم‌های هوادار غرب، برنامه‌هایی چون اصلاحات ارضی، بهبود نظام آموزشی، بهداشت، مسکن و توسعه صنعت در اولویت قرار گرفت و در صورت عدم موفقیت این برنامه‌ها دولت‌های تابعه می‌توانستند از نیروی نظامی جهت آرام ساختن قیام‌های توده‌ای بهره‌گیرند (مقصودی و دیگران، 1386: 353).

در آغاز دهه‌ی 40 شاه با هدف دگرگونی ساختار اجتماعی - اقتصادی و نیز تغییر در مناسبات سیاسی کشور به انجام یک رشته اصلاحات دست زد. این اصلاحات که به انقلاب سفید شهرت یافت، هم از زمینه‌های مساعد داخلی برخوردار بود و هم با حمایت نیرومند خارجی همراه شد. هسته‌ی مرکزی انقلاب سفید را اصلاحات ارضی شکل می‌داد که از نقطه‌نظر خارجی با دکتورین رئیس‌جمهور آمریکا جان. اف. کندی موسوم به اتحاد برای پیشرفت هماهنگی کامل داشت و به‌لحاظ داخلی با توجه به بحران اقتصادی و آشفتگی‌های اجتماعی - سیاسی سال‌های پایانی دهه‌ی 1330 از یکسو و رحلت آیت‌الله بروجردی که مانع بزرگ برنامه نوسازی شاه بود، از سوی دیگر تقویت گردید (مقصودی و دیگران، 1386: 353).

اعطای پاره‌ای آزادی‌های سیاسی به‌عنوان پیش درآمدی برای اجرای اصول اصلاحی در سطح جامعه بود که از سال 1339 تا 1342 به‌عنوان دوره فضای باز سیاسی یاد می‌شود؛ با نظر مساعد آمریکا و متقاعد کردن شاه مبنی بر لزوم پاره‌ای اصلاحات اساسی و آزادی‌های سیاسی و... فضای تنفسی برای گروه‌های مختلف منتقد حکومت مهیا گردید. شاه و دربار با اقدامات حساب شده مبادرت به مطرح کردن و اجرای برنامه‌های اصلاحی که ابعاد داخلی و خارجی داشت نمود. 19 بهمن 40 اعلام تصویب لایحه اصلاحات ارضی از سوی دولت بود. در 14 مهر 41 اعلام تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. بر اساس آن به نظامیان آمریکا بی‌مامور در ایران و بستگان‌شان همانند کادر دیپلماسی مصونیت سیاسی (کاپیتولاسیون) اعطاء می‌شد (ازغندی، 1386: 366). 19 دی 41 اصول ششگانه‌ی «انقلاب سفید» شاه اعلام شد. طرح شش ماده‌ای جنجالی معروف به انقلاب سفید را رژیم اعلام کرد. این طرح افزون بر تقسیم اراضی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به سرمایه‌داران خصوصی، فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران، اعطای حق رای به زنان و ایجاد سپاه دانش را در بر می‌گرفت.

شاه برای مشروعیت‌بخشی به «انقلاب» همه‌پرسی سراسری برگزار کرد. بر اساس گزارش‌های دولت، در بهمن ماه 1341، نودونه درصد رای دهندگان این طرح شش ماده‌ای را تایید کردند (آبراهامیان، 1388: 522). اهداف سیاسی -

اجتماعی و اقتصادی شاه از اجرای اصلاحات چند لایه؛ تضعیف پایگاه طبقات متوسط سنتی و بازار، گسترش قدرت اعمال نفوذ خود در سطوح پایین جامعه اعم از دهقانی و روستایی، تضعیف پایگاه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمین‌داران بزرگ، واگذاری بخشی از سرمایه و منابع ثروت آنان به توده‌ها و دهقانان برای جلوگیری از شورش و گسترش نفوذ خود در جامعه روستایی بود. این هدف در قالب طرح لایحه اصلاحات ارضی گنجانده شد. در صحنه عمل تنها بخشی اندک و ناچیز از اهداف کلان شاه از انقلاب سفید و... تحقق یافت. ایجاد بحران فرهنگی در سطح جامعه، ناهنجاری اجتماعی - اقتصادی، برهم خوردن تعامل اجتماعی و توازن نوسازی سیاسی مصرف‌زدگی، تخریب کشاورزی و اضمحلال صنایع بومی و... از نتایج آن بود (مقصودی و دیگران، 1386: 360). بنابراین از شاخصه‌های عمده سیاسی موردنظر شاه، تعدیل قدرت طبقه اشراف زمین‌دار در ساختار بوروکراسی دولتی و تقسیم بخشی از منابع ثروت آنان به لایه‌های دهقانی - روستایی بود که هم خود را حامی آنان نشان می‌داد هم از نفوذ معنوی و سنتی طبقه متوسط سنی (روحانیون) را کاهش می‌داد. هم‌چنین تبلیغات کمونیست‌ها و گروه‌های دست‌چپی را نیز بی‌اثر می‌کرد. اگرچه روستائیان به کمونیست‌ها با بدبینی و ذهنیت منفی می‌نگریستند و هدف اصلی شاه بسط نفوذ خود و تضعیف کارگزاران و عاملان دینی بود.

روند اصلاحات حکومتی و تأثیرات آن بر طبقات اجتماعی کشور

برخی پژوهشگران، ویژگی‌هایی چند در واماندگی ایران در دوره معاصر را موثر دانسته اند: 1. فقدان اجماع، به‌نحوی که کار گروهی و کوشش برای تشریک مساعی و همبستگی ارگانیک و انصراف از مقاصد فردی به‌خاطر مصلحت عمومی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. 2. فقدان رسمیت در فرآیند شکل‌گیری نهادها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و برقراری رابطه به‌جای ضابطه (کاظمی، 1382: 135). پیامدهای اقتصادی نوسازی در سطح پایین جامعه برهم خوردن نظم اجتماعی سنتی آن‌ها و جابه‌جایی جمعیت و کیفیت پایین زندگی آن‌ها در اثر مشاغل پرمشقت و حاشیه‌نشینی و میل به مشارکت سیاسی طبقه متوسط جدید در چارچوب سنت‌های سیاسی حاکم نمی‌گنجید. ضمن آن‌که نارضایتی بورژوازی سنتی (بازار) و روحانیت نیز امکان پاسخگویی مناسب نداشت. برهم خوردن تعادل سیستم حکومتی، عدم وجود نهادهای مدنی به تقابل آن‌ها با حکومت انجامید. بی‌شک انجام پروژه نوسازی نیازمند یک سلسله مقدمات اساسی اولیه که بدون آن‌ها عملی ساختن این پروژه، کاری بس دشوار و یا حتی غیر ممکن به‌نظر می‌رسید.

اجرای طرح اصلاحات ارضی یکی از اصول شش‌گانه انقلاب سفید شاه، دو پیامد منفی داشت: از طرفی ایران مستقل از نظر کشاورزی و تامین مواد غذایی، به خارج وابسته می‌شد. از سوی دیگر اجرای این طرح نرخ بیکاری روستائیان کشاورز به‌شدت بالا می‌گرفت و در نتیجه، مهاجرت از روستاها به شهرها آغاز می‌گردید. روز به روز جمعیت روستایی کاهش پیدا می‌کرد و در مقابل جمعیت شهرها افزایش می‌یافت. مهاجران روستایی اغلب با هدف یافتن شغل‌های ساده به شهرها سفر کرده بودند، ولی درآمد پایین آن‌ها، مخارج سنگین شهرها در اثر تورم ناشی از نوسازی را جبران نمی‌کرد. برخی از آنان حتی به‌دلیل کاهش مقطعی قیمت نفت و سپس توقف عملیات ساختمانی بیکار شده بودند. این امر نارضایتی آن‌ها را بیش از پیش فراهم می‌آورد. این افراد غالباً مذهبی و متدین بودند، در کانون حرکت‌های انقلابی قرار گرفتند و در هسته مبارزاتی شهرها و روستاها فعالیت می‌کردند و بستر ناامنی‌های اجتماعی را فراهم می‌آوردند (جعفری؛ ابوالعلی اقدسی، 1392: 47).

برهم خوردن تعادل زیستی جامعه ایرانی بر اثر فرآیند نوسازی و تلاش برای تغییر هویت فرهنگی مذهبی مردم خصوصاً طبقات پایین که به‌شدت سنتی بودند، بدون برنامه‌ریزی بلندمدت و متناسب با عرف و باورهای اجتماعی و... برای شاه

پیامدهای مطلوبی در بر نداشت. شاه با استفاده از درآمد نفت و به اجرا درآوردن پنج «برنامه‌ی هفت ساله» عمرانی، مدرن‌سازی جامعه ایران را هدف عمده‌ی سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی خود قرار داده بود (کمالی، 1381: 118).

توسعه‌ی بخش صنعتی در مراکز شهری و کاهش اعتبارات بخش کشاورزی و برهم خوردن شیوه سنتی اقتصاد کشاورزی و دامپروری طبقه دهقانی - روستایی، منجر به افزایش مهاجرت آن‌ها شد. رکود بخش کشاورزی سنتی و افزایش کمی جمعیت شهرها بر اثر مهاجرت بی‌رویه روستاییان به کلان شهرها منجر به افزایش جمعیت این شهرها و رواج زندگی حاشیه‌نشینی گردید. از آن‌جا که مراکز صنعتی نوین نیاز به نیروهای متخصص داشتند این مهاجرین روستایی که نیروهای غیر متخصص بودند جذب مشاغل کاذب و با درآمد پایین می‌شدند. به تبع اندک بودن سطح کیفی زندگی و تضادهای عمیق اجتماعی و اقتصادی باعث سرخوردگی و نارضایتی آن‌ها از شرایط موجود بود. طبقه دهقانی - روستایی مهاجر به شهر که ناگزیر از ترک شیوه سنتی امرار معاش بود و با جذب در فرآیند نوسازی اقتصادی و اجتماعی حکومت اجباراً از روی آوردن به نقاط شهری و پرداختن به مشاغل کارگری و کسب درآمدهای ناچیز بود. حاشیه‌نشینی و گذران امر با حداقل‌ها و تضادهای فرهنگی خودجوش آن‌ها را به کانونی برای مخالفت علیه حکومت تبدیل می‌کرد.

از نتایج برنامه‌های شتاب‌زده شاه، آفرینش گروه حاشیه‌نشینان شهری بود که در سال‌های بعد با حمایت آنان از نیروهای مذهبی مخالف، نقشی تعیین کننده در انقلاب ایران بازی کردند (کمالی، 1381: 126-128). به هر حال با روند نوسازی، ساختار سنتی دچار دستخوش گردید. طبقه دهقانی - روستایی بر اثر شیوه نارسای اقتصاد کشاورزی تجاری مجبور به مهاجرت به شهر و زندگی در مناطق حاشیه‌ای و تحمل نابرابریهای اجتماعی - اقتصادی گردید. این شکاف‌ها در سال‌های بعدی آثار خود را نشان داد و این نیروهای سنتی دچار تزلزل روانی گردیده شده، خود برای دستگاه حاکم در دسر آفرین شدند.

روند عرفی‌سازی جامعه: دو قطبی شدن جامعه و تقابل‌های درونی علیه نظام اقتدارگرایی حاکم

شاه با نوسازی خود را به‌عنوان حاکمی مترقی که با اخذ نوآوری و تعامل سازنده با دنیای مدرن نشان داد و اعلام می‌کرد که ایران با گذشته تاریخی پر افتخار به‌سوی تحول و پیشرفت در حال حرکت است و همواره مخالفینش را با ارتجاع سرخ که نماد کمونیست‌ها و ارتجاع سیاه که نماد روحانیون بود، می‌نامید که به‌دنبال نظم قرون وسطایی برای جامعه هستند و با غیریت‌سازی آن‌ها سعی در پراکنده کردن آن‌ها در پیرامون هسته مرکزی قدرت بود. بارزتر شدن نقش روحانیت و کانون مذهبی و فقهی - سیاسی حوزه علمیه قم به‌دلیل اعتقادات امام خمینی و نوع نگاه ایشان به سیاست بود که وضعیتی فعال به‌خود گرفته بود. در رهبری بسیج «اندیشه جمعی» را عرضه می‌کند که بر حول آن تظاهرات و ازدحامات و اعتصابات انقلابی صورت می‌گیرد. این اندیشه‌های جمعی در بردارنده ارزش‌های مشترک و تصورات دستوری و هنجاری نیرومندی است (بشیریه، 1378: 93). در نتیجه امام خمینی در نقش رهبری نیروهای مخالف توانست خود را نشان دهد و مراتب اعتراض را به اشکال مختلف بیان کند. شاه به‌رغم مخالفت شدید امام خمینی و برملا کردن چهره‌ی واقعی اهداف و برنامه‌های اصلاحی چندگانه‌اش برخی از اصول شش‌گانه انقلاب سفید را پیش برد، اما پس از تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با امواج شکننده اعتراضات مجبور به عقب‌نشینی شد. شکست مفتضحانه شاه در ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی یک نتیجه‌ی مهم برای او داشت و آن شناخت امام به‌عنوان رجل سیاسی - مذهبی بود؛ بدیلی که هرگز رژیم چنین پدیده‌ای را پیش‌بینی و رصد نکرده بود (بهشتی سرشت، 1391: 162).

شاه، اساساً با انجام هر اصلاحاتی برای کسب مشروعیت و گسترش نفوذ خود در سطح جامعه و نیز برای به حاشیه‌رانی مخالفان بهره می‌برد. مشکل وی این بود که به‌عنوان کارگزار رسمی کشور از سوی مخالفان مشروع شناخته نمی‌شد. از

نظر امام وی شخصی وابسته به غرب بود که درصدد بود با عرفی‌سازی جامعه بدون در نظر گرفتن عامل مذهبی پیش برود. رهبری کاریزمایی به جنبش‌های معطوف به ارزش شکل می‌بخشد. با بازسازی کل نظم اجتماعی از ابتدا سروکار دارند، بنابراین رهبری موردنیاز جنبش است، که مورد توافق گسترده و جامع پیروان باشد. رهبری کاریزماتیک، تعمیم یافته‌ترین شکل رهبری است، زیرا در چنین رهبری‌ای، آرزوهای بازسازی شده جمعی ارزش‌ها وجود دارد (صباغ جدید، 1386: 59-60).

یکی از تفاوت‌های امام خمینی با علمای پیشین در این است که تاسیس حکومت (اسلامی) را واجب دانست (لکزایی، 190:1391). مخالفین مذهبی، زیربنای سازمانی شدند که در راس آن شخصی با مظهر انقلاب اسلامی متجلی شد (استمپل، 1378: 71). شرایط فکری جامعه در دهه‌ی 40، روحانیون را به این نتیجه رساند که تنها راه نجات دادن اسلام از تسلط مکتب‌های فکری رقیب، دست زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک است. از نظر آبراهامیان پارادایم امام خمینی، سخت بر شرایط اجتماعی استوار بود و حتی موفقیت امام در جذب طبقه‌ی متوسط جدید و طبقه‌ی کارگر، ناشی از مولفه‌های اجتماعی مورد علاقه‌ی این طبقات بوده است (هاشم زهی، 1386: 319).

پس از کناره‌گیری اجباری جبهه ملی از قدرت سیاسی و سرکوب نیروهای ملی‌گرا در دهه‌ی 40 نیروهای مذهبی به‌عنوان مصلحان جامعه وارد عرصه سیاسی شدند. عدم موفقیت سیاسی جریانات و بینش‌های غیر مذهبی عملاً راه را برای یک ایدئولوژی تازه‌تر، جریانی که بتواند این خلا سیاسی را پر کند هموار می‌سازد. حداقل بخشی از زمینه‌های پیدایش آن، به عدم موفقیت جریانات غیر مذهبی بر می‌گردد که نتوانستند به‌صورت نهادهای سیاسی با دوام درآیند. اهمیت تحول نوین مذهبی فقط در جبهه‌ی سیاسی نبود، بلکه مهم‌تر از آن تأثیرات اجتماعی این تحول است که هم‌زمان آغاز می‌شود و آن هم عبارات است از کشاندن مذهب در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی جامعه (زیباکلام، 1378: 114).

از دید برخی از جامعه‌شناسان، ایدئولوژی چند ویژگی عمده زیر را دارا می‌باشد: 1. ایدئولوژی واقعیت‌ها را در سیستمی منطقی ساماندهی می‌دهد. 2. ایدئولوژی دارای خصلت یک‌دست کردن عناصر ناهماهنگ است. 3. ایدئولوژی کارکردی القایی دارد و جمع را وادار به عمل می‌کند و یا لاقبل با فراهم نمودن هدف‌ها و ابزارها افراد را به‌سوی عمل - به‌ویژه عمل سیاسی - هدایت می‌کند (لطیف پور، 1379: 118). گفتمان انقلابی امام پس از ظاهر شدن در برابر رژیم به‌عنوان یک منتقد جدی با مطرح نمودن این‌که رژیم فعلی براساس موازین اسلامی حرکت نمی‌کند و با مطرح کردن ایدئولوژی مذهبی خود و تشریح کاستی‌ها به تولید معنا برای مستحکم نمودن گفتمان خود پرداخت.

معنایی که در قالب معنویت‌خواهی، عدالت‌خواهی، سلطه‌ستیزی، ظلم‌ستیزی، استبدادستیزی، حمایت از مظلومان، اتحاد و وحدت، دمیده شدن روح امر به معروف و نهی از منکر بیان شد (جعفری؛ ابوالعلی، 1392: 24). نظام سیاسی ایران در سال‌های حکومت پهلوی دوم به‌دلیل ضعف‌های متعدد ساختاری و کارکردی و عدم توانایی برای برطرف کردن آن‌ها با بحران مشروعیت دائمی روبه‌رو بود. این بدان معناست که برنامه‌های دولت در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با واکنش منفی طبقات مختلف روبه‌رو بود و لذا دولت برای فرار از این وضعیت بالاچار و هرچه بیشتر از ابزارهای نظامی و انتظامی به‌عنوان بازوی اجرایی خود استفاده می‌کرد (ازغندی، 1386: 387). به‌هر حال شاه پس از مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با برگزاری رفراندوم مبادرت به اجرای انقلاب سفید کرد.

چند هفته بعد از رفراندوم، امام در یک سخنرانی فرمود که شکست برنامه‌های شاه حتمی است. از فشارها، تهدیدها، توپ و تانک‌های او نباید هراسی به دل راه داد. اگر ملت یکپارچه قیام کند شاه در برابر خواست یک ملت نمی‌تواند ایستادگی کند (طباطبایی، ج 1، 1387: 192). دوم بهمن 41 امام خمینی مبادرت به تحریم رفراندوم لوايح ششگانه‌ی انقلاب سفید

کرد. با بالا گرفتن دامنه‌ی اعتراضات عمومی، رژیم در 2 فروردین 1342 مباردت به هجوم به مدرسه فیضیه قم و نیز مدرسه‌ی طالبیه تبریز توسط کماندوهای خود کرد. در قم امام با سخنرانی‌های تند اقدامات حکومت را به چالش شدید کشاند. سرانجام با سخنرانی تاریخی امام خمینی در 13 خرداد42 و نهایتاً قیام خونین 15 خرداد 42 جلوه واقعی رویارویی مردم ایران با رژیم عیان گردید.

قیام مردم در 15 خرداد بافته‌ی رژیم را درهم ریخت. رودرویی، خونین و گسترده بود و برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران قیامی صددرصد اسلامی و بهره‌بری تمام عیار روحانیت و با هدف سرنگونی نظام ستمی به وقوع پیوسته بود (مجموعه مقالات، 1376:240). در واقع، قیام پانزده خرداد 1342 سرآغاز رسمی روبه‌رو شدن گفتمان انقلابی با رژیم برای اثبات حقانیت گفتار و نشان دادن میزان اهمیت آموزه‌های مذهبی در متن زندگی مردم ایران است. پس از وقایع 15 خرداد 42 و دستگیری امام، بعد از اعضای کاپیتولاسیون به مستشاران آمریکایی، موقتاً ایشان آزاد گردید و در 21 مهرماه رژیم شاه با احیای کاپیتولاسیون و مصونیت قضایی ایران مجدداً با واکنش تند امام و افشگری او مواجه گردید.

بالاخره پس از سخنرانی تاریخی امام در 4 آبان 43 در مخالفت با این اقدام حکومت، در 13 آبان 1343 به ترکیه تبعید گردید (مجیدی، 1382: 54-52). شرایط و عوامل انقلابی عبارتند: 1. وجود ناراضی 2. ظهور ایدئولوژی ناراضی 3. روحیه انقلابی 4. رهبری. امام خمینی اسلام و نظام سیاسی آن‌را مطرح کرده و به‌عنوان ایده‌آل و مطلوب آن‌را شرح می‌کند (حشمت زاده، 1378: 124). امام خمینی اصول مبارزه‌ای را بنیاد نهاد که قواعد آن از سنت و ائمه (ع) برگرفته شده بود (کفاشی، 1391: 37).

اولین و مهم‌ترین نتیجه‌ی مبارزه‌ی سیاسی امام این بود که شکافی عمیق بین رژیم و مذهب پدید آمده بود (زیباکلام، 1378: 116). رهبر مخالفان به‌مدد ایدئولوژی و جهان‌بینی که دارد و از طریق تبلیغ و ترویج آن، نظام ارزشی و عقیدتی و دولت حاکم را بی‌اثر می‌سازد و برای مردم، ملاک‌های عقیدتی و ارزشی خود را می‌قبولاند (حشمت زاده، 1378: 44). میشل فوکو، امام خمینی را رهبری «اسطوره‌ای» لقب داد که «پهلوی به افسانه می‌زند» او رمز و راز همبستگی، اتحاد، همدلی و اراده‌ی جمعی را در شخصیت امام جستجو می‌کند. او می‌گوید مردم محبت عجیبی به رهبر خود در دل دارند، هرکس نسبت به ایشان عشق می‌ورزید (جعفری؛ ابوالعلی اقدسی، 1392: 51).

امام مدینه فاضله و جامعه‌ی مطلوبی را که منبعث از اصول اعتقادات و جهان‌بینی اسلامی است ترسیم می‌کند، سپس جامعه موجود شاهنشاهی را به‌عنوان جامعه‌ای فاسد می‌کوبد و غیرقابل تداوم می‌داند (حشمت زاده، 1378: 123). صفت ممیزه هر ایدئولوژی این است که موجودیت رژیم حاکم را به‌شدت مورد انتقاد قرار داده و آن‌را غیر قابل تحمل و محکوم می‌داند. بنابراین ایدئولوژی در جهت طرد و نفی کامل وضعیت حاضر، از آینده‌ای سخن به‌میان می‌آورد که کاملاً متفاوت با حال است. آن‌چه برای آینده پیشنهاد می‌شود از اصول اساسی بزرگ و انسانی که بنیان و اساسی همگانی و کلی سنت انقلابی را تشکیل می‌دهد: آزادی انسانی، برابری کامل و حقیقی، رفاه جمعی، جامعه‌ای مبتنی بر عدل و همبستگی. یعنی انتقاد، محکومیت و نفی و طرد حاضر صورت می‌پذیرد (گی‌روشه، 1389: 234). در واقع هنر بزرگ امام خمینی در برابر رقیب حاکم اسطوره‌سازی براساس متون دینی و اسطوره‌های مقدس دینی بود. نمادهایی مانند طاغوت زمانه و اقلیت مستکبر و... سعی داشت تقدس اسطوره‌های حکومت را در هم بشکند و آن‌ها را نمادین جلوه دهد. نگارش کتاب حکومت اسلامی و ترسیم آن برای جایگزینی با حکومت وقت، که به‌نوعی مردم‌گرائی و در راستای خیر عمومی عمل کند ضربه محکمی به اقتدار شخصی شاه و اسطوره‌های نگه دارنده ارکان آن وارد کرد.

ترسیم فضای آرمانی حکومت و به‌چالش کشیدن مبانی مشروعیت دستگاه حاکم

فقدان قانون، روحیه و خصلت خودکامگی بازیگران سیاسی و وابستگی آن‌ها به قدرت‌های خارجی، وابسته بودن طبقات نخبگان به حکومت و بالاخره عدم چرخش سیاسی نخبگان از علل عدم کارایی و ناتوانی نخبگان حاکم رژیم پهلوی در ایجاد نظام دموکراتیک بود (ازغندی، 1385: 175). این نقایص سبب شد تا رژیم نتواند خواسته‌ها و احتیاجات سیاسی و اجتماعی را برآورده سازد. در نتیجه مبانی مشروعیت‌بخش محکمی برای دستگاه حاکم در شرایط بحرانی وجود نداشت. انجام وفاق ظاهری میان نخبگان رسمی پهلوی دوم از نوع غیرمطلوب آن بوده است. زیرا چنین انسجامی که در غیاب نهادمندی و فقدان گروه‌ها و احزاب سیاسی از یکسو و هم‌چنین عدم وجود شرایط رقابت برابر میان نیروهای اجتماعی و سیاسی شکل گرفته بود، به‌جای این‌که ساختار سیاسی را به‌سمت اجماع حد مطلوب سوق دهد، آن‌را به‌سمت نظام سلطانی و تقویت سلطانیسم پهلوی گرایش داد (فزل ایاق، 1391: 139).

خانم «ی. در اشینکا» در کتاب «روحانیت شیعه در ایران معاصر»، بر این عقیده است که نظریه‌ی امام درباره‌ی مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی معاصر به دو گروه تقسیم می‌شود: 1. مستضعفین 2. مستکبرین. وی درباره این تقسیم‌بندی می‌نویسد: «امام اصطلاح «طاغوت» را که از قرآن گرفته شده، برای افشای ماهیت دولت شاهنشاهی و امپریالیسم آمریکا بی‌به‌کار می‌برد» (بایمیت اف، 1382: 94). هدف اصلی مسلمانان، یعنی تاسیس جامعه‌ی الهی فقط مبارزه علیه رژیم طاغوتی می‌تواند ایجاد شود. امام خمینی برای اثبات کردن حقانیت حکومت روحانیت، از احادیث و روایات پیامبر و امامان شیعه استفاده می‌کرد. به‌عقیده‌ی اشکینا، طبق نظر امام خمینی، فقهای شیعه نباید فقط به تفسیر قرآن و حدیث مشغول باشند. بلکه یکی از وظایف اصلی آن‌ها بررسی مسائل سیاسی - اجتماعی است. وی تمام روحانیت شیعه را دعوت به انجام فعالیت‌های اجتماعی بیشتر می‌کند که ماهیتاً به‌معنی فعال شدن روحانیت در امور سیاسی است (بایمیت اف، 1382: 94).

امام خمینی با معرفی کردن نیروهای اصلی به‌عنوان محرومان و مستضعفین در برابر مستکبران، عملاً رژیم حاکم را بیگانه و ناآشنا به دردهای جامعه معرفی کرد که صرفاً حافظ منافع اقلیت مرفه است. این امر تبعات منفی زیادی برای رژیم داشت و بیشتر طبقات پایین و قشر روستایی وی را نماینده خود نمی‌دانستند. در نتیجه به امام در برابر آنان اقلیت خوش‌گذران پیوستند. ایالات متحده آمریکا، بیش از پیش در نظر ایرانیان به‌عنوان شریک اصلی نابسامانی برنامه‌های شاه و بدتر شدن اوضاع اقتصادی کشور شاخته می‌شد (استمیل، 1378: 118). امام مبارزه با اختناق را در زیر پرچم اسلام انجام دادند. سخن از استقلال گفتند چرا استقلال؟ زیرا ما مسلمانییم و ملت با خود اجازه نمی‌دهد که دلیل باشد (جعفری؛ ابوالعلی اقدسی، 1392: 71-70). گفتمان مذهبی، علاوه بر نقد نظام سیاسی، با نقد نظام اجتماعی و نقد نوسازی، به احیای سنت تمایل نشان داد. غرب‌ستیزی و تاکید بر استقلال ملی امام، جامعه‌گرایی و غلبه جامعه بر فرد، رادیکالیسم، ضدیت با امپریالیسم و تغییر مناسب با مردم‌سالاری هدایت شده از حکومت اسلامی پرداخت (هاشم زهی، 1386: 285). انقلاب چالش تقریباً مستمر و تدریجی بین دو طرف است که هدف آن، اثبات یا نفی وضع موجود در یک سرزمین خاص است. در این منازعه، یک‌طرف قدرت مستقر را در اختیار دارد و طرف دیگر مشارکت مردم را و هر یک مدعی استقرار نظم موجود مورد نظر خود بر سرزمین مورد ادعا هستند. در این تعریف، هم علل موجهی انقلاب (نارضایتی از وضع موجود) و هم علت غایی آن (استقرار نظام مطلوب) مدنظر قرار گرفته است و هم این‌که فرآیند انقلاب و تقابل نیروها و منافع دو طرف منازعه را در بر دارد (شفیعی‌فر، 1378: 52). گفتمان مذهبی امام با مبانی مشروعیتی بالای خود، با وجود در اختیار

داشتن قوه قهریه در دست رقیب، با تقویت روحیه ملی و تکیه بر اراده جمعی توانست روحیه انقلابی و امکان دسترسی به شرایط مطلوب را تقویت کند.

کارکردهای ایدئولوژی که با تغییرات اجتماعی قرابت دارند و می‌توانند در ایجاد تغییرات ایفای نقش کنند، عبارتند: نقد وضع موجود، دعوت به مبارزه، انقلاب و بسیج توده‌ها، دعوت به فداکاری و از خودگذشتگی، عرضه تعبیری ساده و عامه فهم از دشواری‌های موجود، ارائه راه‌حل‌های عملی برای ویران کردن نهادهای موجود، ترسیم وضع مطلوب و تعیین اهداف نهایی (غفاری؛ لویه، 1389: 247). نیروهای انقلابی با تاکید بر فرهنگ و هویت دینی و نادیده انگاری حکومت نسبت به آن و با زیر سوال بردن اعمال حکومت و نفی مشروعیت ماهیت سیاسی آن و شبیه‌سازی آن به نمادهایی مانند طاغوت و مستکبرین در فقه شیعی ریشه‌های آن‌را نشانه گرفته بود و در اذهان عمومی نوعی تنفر و بدبینی را برای حکومت تداعی می‌کرد.

تیره شدن و آمیختگی مرز میان نظام و ملت که از مشخصه‌های نظام سلطانی می‌باشد؛ باعث تقابل نیروهای ملی‌گرا و مذهبی روشنفکر خواهان نظام مشروطه سلطنتی با حدود مشخص قدرت گردید. امام خمینی نیز پس از یک دوره اعتراض به مجری اصلاحات و متکی به بیگانه قلمداد کردن او و فساد اداری و اقتصادی و... در سال‌های تبعید در عراق اقدام به نگارش کتاب ولایت فقیه نمود و در واقع ساختار مطلوب برای آینده سیاسی کشور را تداعی کرد. ایدئولوژی انقلابی غالباً گرایش دارد که خود را با گذشته‌ای کم و بیش اسطوره‌ای و منزّه یعنی گذشته‌ای که هنوز جامعه را فساد کنونی که باعث محکومیت آن شده است، در برنگرفته، پیوند دهد (گی روشه، 1389: 235). امام خمینی در کتاب «کشف الاسرار» رژیم شاهنشاهی را به‌عنوان شکل موقت حکومت سیاسی تا قبل از ظهور امام زمان پذیرفته بود. اما در کتاب حکومت اسلامی (1348) برداشت‌های سنتی علمای شیعه، درباره عدم کسب قدرت سیاسی در زمان غیبت، را مورد انتقاد قرار داد و مدعی شد که شرکت علما در امور سیاسی نه تنها لازم، بلکه واجب است. امام نقش سنتی مجتهدان و فقیهان شیعه، یعنی نیابت امام غایب در امور مذهبی و اجتماعی، را به نیابت سیاسی نیز گسترش داد. نظریه‌ی «ولایت فقیه» یک تئوری جدید انقلابی برای کسب قدرت سیاسی در پوشش مذهبی بود (کمالی، 1381: 68).

اولین کتاب امام که در باب مسائل سیاسی نظرانی داده است، کتاب «کشف الاسرار» می‌باشد. برخی از نویسندگان با توجه به متن و زمینه تفسیر درستی از این متن را ارائه نداده‌اند. در واقع امام برای اولین بار در سال 1349 به‌طور مستقیم به ولایت و زعامت سیاسی عالمان دینی به‌عنوان امری واجب اشاره کردند. در آن دوره ایشان در مقام مرجعیت نبوده و در پاسخ رساله حکمی‌زاده، در مدت کمتر از 2 ماه به نگارش آن پرداختند. یعنی این که ایشان در این کتاب ضدیت با نظام سلطنت را زیر سوال ببرند قابل رویت نیست. امام با طی مراحل تکاملی و فراهم شدن بسترها در اوج جنبش این مبحث را مطرح کردند. جنبه‌هایی چند از دکتترین امام خمینی نیاز به توجه بیشتری دارد. اول، تصویری که از خود به‌عنوان یک رهبر اخلاقی برتر از سیاست دارد. او هیچ‌گاه درصدد احراز مقام اجتماعی برای خود نبوده است، با این حال او خود را چهره برتر انقلاب اسلامی می‌داند که اطاعت از او به تبع خصوصیات مذهبی از واجبات است (استمپل، 1378: 72). امام خمینی، چارچوب نظریه‌ی سیاسی خود را در سخنرانی‌های ایراده شده، در نجف، در اواخر دهه‌ی 40، تدوین و تنظیم کرد. این سخنرانی‌ها با عنوان ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی، در واقع نتیجه‌گیری منطقی از آرا و استدلال‌های بسیاری از علمای شیعه‌ی سده‌ی نوزدهم بود. از دیدگاه این علماء، امام دوازدهم مسئولیت حفظ امت را به مجتهدان واگذار کرده است. هم‌چنین، معتقد بودند که مجتهدان باید خود را از دولت دور نگه دارند و آنان چونان شر لازم قلمداد و تحمل نمایند، زیرا نبود پادشاه به هرج و مرج اجتماعی می‌انجامد. بر پایه‌ی این نظریه، اقتدار سیاسی عالی در دست علما بود، اما

تنها هنگامی می‌بایست آن‌را به‌کار ببندند که حکومت آشکارا به حریم شریعت تجاوز می‌کرد و امت اسلامی را به مخاطره اندازد. نهایتاً از دیدگاه امام خمینی چون در غیاب امام زمان - علما تنها مفسران حقیقی شریعت هستند، حکومت نیز باید به روحانیون - به‌ویژه فقها واگذار شود (آبراهامیان، 1388: 587).

یکی از علل و مقدمات تحول الگوی فرهنگ سیاسی شیعه از انزوا و انفعال به ستیز و انقلاب در دو دهه‌ی 40 و 50، پیدایش و رشد گرایش به روشنگری دینی و طرح شدن تعبیر و گفتمان جدیدی تحت عنوان «تعبیر ایدئولوژیک از دین» می‌باشد (لطیف پور، 1379: 117). در کلام امام، اسلام هدف و انقلاب وسیله می‌باشد. در واقع مردم و رهبری بوسیله انقلاب تلاش کردند که اسلام را به‌عنوان یک مکتب اجتماعی و سیاسی مجدداً احیا نمایند (حشمت زاده، 1378: 33). فراگیر شدن گفتمان روشنگری دینی و احیا ابعاد ایدئولوژیک دین از دهه‌ی چهل به‌بعد، گرایش سیاسی خاصی را در میان توده‌های مذهبی مردم به‌ویژه نسل جوان و دانشگاهی به‌وجود آورد که به‌کمک سایر شرایط و زمینه‌های موجود، مبنای رفتار سیاسی انقلابی مردم در وقوع انقلاب اسلامی گردید. در این عرصه‌ی خطیر مرحوم دکتر شریعتی بیش از همه روشنفکران ایفای نقش کرد (لطیف پور، 1379: 117). تلاش این گفتمان این بود تا حس اعتماد و وفاق عمومی نوپا را برای رسیدن به برای دستیابی هدف نهایی امیدوارتر کند. این گفتمان بر گرایش جامعه به‌سمت احیاگران و مصلحان شیعی، توجه به عقل و اجتهاد و لزوم هماهنگی اصول و تعالیم دین با مقتضیات زمان، نه‌صرفاً از لحاظ روحی و اخلاقی بلکه در صحنه‌های سیاسی - اجتماعی به‌ویژه از طریق حاکمیت و حکومت منتخب مردم استوار بود (موثقی، 1374: 128). امام پس از تشریح وضع موجود و بیان مظالم و مفاسد آن و ریشه‌های آن‌ها، کوشید ضرورت براندازی وضع موجود و لزوم استقرار وضع مطلوب و چگونگی نیل به آن‌را به‌دست دهد (حشمت زاده، 1378: 125). گفتمان امام نشان داد که به‌رغم به‌سر آمدن مذهب در گفتمان مدرنیته، مذهب می‌تواند در اداره جامعه، نقش داشته باشد و در کنار سیاست، به وحدت برسد. این گفتمان در استراتژی خود، در پی این بود غرب را از مرکزیت بیرون کند و در برابر آن گفتمانی ترسیم کند که رنگ‌وبوی اسلامی یک ملت را داشته باشد.

فوکو «اراده‌ی جمعی» را مظهر قدرت مردم ایران بر می‌شمارد و آن‌را که اندیشمندان یک «اسطوره‌ی سیاسی» می‌دانستند، در ایران تحقق یافته می‌بیند. فوکو ادعا می‌کند که اراده‌ی جمعی یک ملت را آشکارا مشاهده نموده و این اراده یک، «موضوع، یک مقصد و یک هدف بیشتر نداشته است و آن عبارت بوده است از خروج شاه» (جعفری؛ ابوالعلی، 1392: 122). رهبری مذهبی انقلاب با شعار «وحدت کلمه را حفظ کنید» و با مذاکره با گروه‌های لیبرال جبهه ملی و نهضت آزادی، سعی در گسترش اتحاد انقلابی و بسیج گروه‌های با نفوذ اپوزیسیون علیه شاه را داشت (کمالی، 1381: 132). در واقع امام خمینی در راس جنبش اسلامی برای هژمونی گفتمان خود علاوه‌بر حمایت‌های بی‌چون و چرای مردمی، نیروهای سیاسی ملی - مذهبی مخالف رژیم را نیز برای گسترش و کسب قدرت بیشتر در کنار خود داشت.

حمایت بی‌چون و چرای مردم از حرکت سیاسی امام و همراهی با آن و اعمال فشار بر رژیم و بیان این‌که خواهان طرد شدن آن هستند. گویای هژمونی و مشروعیت چشمگیر این جنبش ملی - مذهبی بود. رژیم جز سرکوب و مقاومت برای مهار دامنه‌ی این موج به راه افتاده و سر درگمی چاره‌ای نداشت. هرچه به‌سمت جلو می‌رفت از میزان اقتدار رژیم به‌نفع گفتمان نو ظهور کاسته می‌شد. از این به‌بعد گام‌ها برای رویارویی جدی‌تر و از میدان به در کردن رقیب حاکم شروع شده بود. امام خمینی بر این عقیده است که تا زمان ظهور امام زمان، فقهای عالم و عادل می‌توانند رهبری را بر عهده داشته باشند (بایمیت اف، 1382: 95).

حکومت پهلوی دوم آخرین تلاش‌ها و کاهش مقبولیت آن در دهه 50

رژیم پهلوی با مشاهده بی‌قراری اجتماعی و ناراضی‌های عمومی و فراگیر شدن جنبش انقلابی - مذهبی امام چاره‌ای جز مقاومت - سرکوب و دست زدن به هر تاکتیکی به‌طور شتاب‌زده برای بقا نداشت. در واقع این رژیم حاضر نبود با توجه به ساختار مطلقه حکومتی دست به اصلاحات نو بزند و با سرکوب تشکلات سیاسی طرفدار نظام مشروطه دموکراتیک و نیروهای مذهبی مخالف ابتدا به‌سمت احزاب دولتی برای پر کردن خلأ معنوی محدودیت‌های سیاسی شد. تحت فشار نیروهای مخالف و برای بسط قدرت خود و ایجاد سدی در برابر آماج مخالفت‌ها حتی به‌سمت نظام تک حزبی (حزب رستاخیز) روی آورد که آن نیز که در اواخر سال 1353 صورت گرفت در سه سال بعدی منحل گردید. در واقع تشکیل این حزب فراگیر اشتباه بزرگی برای اعتبار شاه پدید آورد. چرا که از طریق این حزب نتوانست اراده حکومتی را بر جامعه تحمیل کند و با اعمال فشار بر مخالفین نوعی دیوار امنیتی برای حکومت خود ایجاد کند. یعنی مشارکت اکثریتی لایه‌های جامعه را در برداشت و حتی اجبارها نتوانست به فراگیری آن کمک کند و شرکت‌کنندگان بیشتر یا در ساختار بوروکراسی بودند یا به نوعی وابستگی اقتصادی و شغلی و... داشتند.

در این میان در کنار سایر عوامل دیگر از سه مورد به‌عنوان، عوامل شتاب‌زای انقلاب یاد می‌شود، این موارد سرعت کنار زده شدن رژیم را فزاینده کرد و تاکتیک‌های سیاسی بود که از سوی رژیم اتخاذ شد و در نتیجه به ضرر آن تمام شد. این سه عامل یکی در گذشت فرزند امام، آقا سید مصطفی خمینی بود که انگشت اتهامات به‌سوی عوامل ساواک در عراق بود این امر در تشدید مبارزات و افزایش خشم عمومی بسیار موثر بود. دوم انتشار مقاله‌ای با نام مستعار رشیدی مطلق در سال 56 در روزنامه اطلاعات بود. رژیم نشان داد که در ارزیابی مخالفین مذهبی خود دچار سوءمحاسبه عجیبی است و یکی از قدم‌های نابود کننده‌ی خود را برداشت. سرمنشأ مقاله مزبور داریوش همایون، وزیر اطلاعات بود. این مقاله دو ستونی تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به امضای مستعار منتشر شد. پس از ذکر کلیاتی درباره «انقلاب سفید» و «عکس‌العمل سیاه» مقاله رهبر انقلاب را هدف قرار داد. امام در این مقاله یک آدم ماجراجو مرتبط با استعمارگران، مرتجع، مردی با گذشته مشکوک بود که بیشتر با نام سید هندی شناخته می‌شد. با این‌که پیوندهای وی با هند به صحنه مقاله نیامده بود، اما روشن بود که او با انگلیسی‌ها ارتباط دارد. در آخر امام را مخالف اصلاحات ارضی می‌داند که او از طریق انگلیسی‌ها (از طریق یک نفر عرب) مبالغه‌آمیزی پول برای مخالفت با شاه دریافت کرده است (آر. کدی، 1377: 358) این اقدام شاه بعد از درگذشت برادر امام بنام نورالدین هندی بود که به احترام جدش فامیلی هندی را برگزیده بود و ساواک متوجه این جریان شد و سعی در غیرایرانی قلمداد کردن رهبری جنبش را داشت و هسته گفتمان جدید را نشان گرفته بود که پیامدهای منفی تندی را در پی داشت. این‌که محققان این سه مورد را به‌عنوان نزدیک‌ترین علل در تبیین فروپاشی انقلاب قلمداد کرده‌اند بیشتر به‌عنوان علی که پیروزی انقلاب را نوید می‌داد مدنظر بوده است و در واقع در میان علل مختلف که ماحصل آن‌ها وقوع انقلاب اسلامی بوده است. در واقع اسطوره‌های مشروعیت‌ساز پهلوی دوم پس از یک پروسه زمانی چند دهه‌ای رو به افول رفت و به حاشیه رانده شد.

در پایان باید افزود: الگوهای سنتی مشروعیت حکومت پهلوی دوم با تغییر نگرش‌های سیاسی و اجتماعی جامعه مبنایی منطقی نداشت. سلطه سیاسی حکومت نتوانست مبنای مشروعیت سنتی خود را به مشروعیت عقلانی موردنظر ماکس وبر برساند و اساساً اسطوره‌های مشروعیت حکومت به‌دلیل کهنگی و نیازهای جدید جامعه نمی‌توانست با جابه‌جایی حتی شخص حاکم در الگوی بعدی جایگزین پایدار باشد و برعکس الگوی سلطانیسم وبری با کناره‌گیری نظام شاهنشاهی

شاهد روی کار آمدن حکومتی هستیم که منطبق بر سنت‌های مذهبی جامعه است و هیچ اثری از الگوهای مشروعیتی قبلی پا برجا نبود و هیچ‌گاه نتوانست بازیابی داشته باشد.

نتیجه‌گیری

حکومت پهلوی دوم بعد از کودتای 28 مرداد 32، با بهره‌گیری از منابع قدرت و ثروت در دست خود و افزایش اقتدار شخصی برای پر کردن شکاف‌های سیاسی-اجتماعی جامعه به کسب مقبولیت بر اساس اسطوره‌های ملی و سنن و باورهای اعتقادی پرداخت. برای مشروع جلوه دادن سلطه حکومت و الزامات آن سعی در توضیح ایدئولوژیک آن را داشت. پیوند با عظمت گذشته و باستان‌گرایی و فرهنگ‌مدنی شاه و تداوم شاهنشاهی 2500 ساله در حکومت خود و حافظ ارزش‌های جامعه در برابر اندیشه‌های مارکسیستی و... نظم سلطانی که از دهه 40 به بعد به وجود آمد به همراه حرکت به سمت مدرنیته منطبق با شرایط تاریخی جامعه ایران نبود. گذار به مدرنیته و اقتدار شخصی شاه، تقابل نیروهای مخالف را برانگیخت. لایه‌هایی از منتقدین پیرامون دال مرکزی خواهان ایفای نقش و رسیدن به اهداف بودند که ساختار بسته سیاسی مجال نمی‌داد. نیروهای مذهبی با هدایت امام نیز مبنای مشروعیت و اسطوره‌های پهلوی دوم را در جهت بقا و سیطره بر تمام شئون جامعه نمادین می‌دانست. امام خمینی با غیریت‌سازی رقیب حاکم بر اساس متون فقهی شیعی و شبیه‌سازی آن به نمادهای طاغوت و مستکبرین عملاً با طرح حکومت اسلامی اسطوره‌های نگه دارنده رقیب حاکم را نفی کرد و همبستگی عمومی و سازماندهی حرکت انقلابی در قالب یک جنبش مردمی، حکوت وقت را با بحران‌های فزاینده مواجه و بر اثر فشارهای زیاد به حاشیه رانده شد. در واقع جامعه ایران که در حال گذار از دموکراسی بود و دولتی مدرن با لایه‌هایی از سنت‌گرایی قابل تفسیر ایدئولوژیک نبود و برعکس نظر و بر که معتقد است که حاکم در حالت نظم سلطانی و حتی تعویض شدن اسطوره‌های مشروعیت‌بخش را در بطن سنت پابرجاست. این نظر با عصر پهلوی دوم و رشد فزاینده آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و همسو با نظریه‌پردازان گذار از دموکراسی که قرائتی دموکراتیک‌تر از الگوی سلطانی ارائه داده بودند، قابل انطباق نبود. در نتیجه اساساً اسطوره‌های سنتی مشروعیت پهلوی دوم با تغییرات بنیادی جامعه سازگار نبود و ایده جدید به ورطه فراموشی سپرده شد.

1. آبراهامیان، یرواند (1388)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمدگل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
2. آبدیان، حسین (1383)، **دو دهه واپسین حکومت پهلوی**، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
3. آر. کدی، نیکی (1377)، **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر قلم.
4. استمیل، جان. دی (1378)، **درون انقلاب ایران**، مترجم منوچهر شجاعی، تهران: موسسه فرهنگی رسا.
5. ازغندی، سیدعلیرضا (1385)، **نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، تهران: نشر قومس.
6. ازغندی، سیدعلیرضا (1386)، **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (57-1320)**، تهران: انتشارات سمت.
7. جعفری، انوش؛ ابوالعلی اقدسی، علی (1392)، **انقلاب اسلامی، تئوری‌ها و کاربردها**، نقد نظریه‌های غرب‌گرایانه به انقلاب، تهران: انتشارات زیتون سبز.
8. بهشتی سرشت، محسن (1391)، **زمانه و زندگی امام خمینی**، تهران: انتشارات پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
9. بشیریه، حسین (1387)، **انقلاب و بسیج سیاسی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
10. بشیریه، حسین (1393)، **زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران**، برگردان علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.
11. بایمت اف، لقمان (1382)، **انقلاب اسلامی از دیدگاه محققان شوروی (1990-1987)**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
12. پارکین، فرانک (1384)، **ماکس وبر**، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر ققنوس.
13. جدید، جواد (1386)، **انقلاب اسلامی جنبش معطوف به ارزش**، تهران: انتشارات مرکز اسناد اسلامی.
14. شفیعی فر، محمد (1378)، **درآمدی بر مبانی انقلاب اسلامی**، قم: نشر معارف صباغ.
15. غفاری، غلامرضا؛ لویه، ابراهیم (1389)، **جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی**، تهران: نشر اگرا- لویه.
16. کاظمی، علی اصغر (1382)، **بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی ایران معاصر**، تهران: نشر قومس.
17. کوئینتین، آنتونی (1374)، **فلسفه سیاسی**، ترجمه مرتضی اسدی، تهران: نشر به آور.
18. موثقی، سید احمد (1374)، **جنبش‌های اسلامی معاصر**، تهران: انتشارات سمت.
19. مقصودی، مجتبی و دیگران (1386)، **تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (57-1320)**، تهران: نشر روزنه.
20. روجه، گی (1389)، **تغییرات اجتماعی**، مترجم منصور وثوقی، تهران: انتشارات نی.
21. زیبا کلام، صادق (1378)، **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات روزنه.
22. لکزایی، نجف (1391)، **تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
23. لاپیر، ژان پیر (1375)، **قدرت سیاسی**، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشر فروزان.

24. لطیف پور، یدالله (1379)، فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
25. عالم، عبدالرحمان (1373)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
26. قزل ایاق، ایمان حسین (1391)، ائتلاف‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، موسسه فرهنگی و هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
27. کمالی، مسعود (1381)، دو انقلاب ایران مدرنیته، جامعه مدنی، مبارزه طبقاتی، تهران: نشر دیگر.
28. کفاشی، امید (1391)، درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران، تهران: ناشر فرانما.
29. طباطبایی، صادق (1387)، خاطرات سیاسی (1)، تهران: انتشارات عروج.
30. مجیدی، محمدرضا (1382)، ده گفتار پیرامون انقلاب اسلامی، قم: دفتر نشر معارف.
31. مجموعه مقالات (1376)، درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، به کوشش عبدالوهاب فراتی، قم: انتشارات معارف.
32. لک‌زایی، نجف؛ میراحمدی، منصوره (1377)، زمینه‌های انقلاب اسلامی ایران، قم: موسسه انتشاراتی ائمه علیهم السلام.
33. شهابی، هوشنگ؛ لینز، خوان (1380)، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر شیرازه.
34. هاشم زهی، نوروز (1386)، شرایط اجتماعی و پارادایم‌های روشنفکری در آستانه‌ی دو انقلاب ایران، تهران: انتشارات عروج.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښت
پرتال جامع علوم انسانی